

عنوان: فاگوزیست تغییر در اطلاعات وراثتی (فصل چهار دوازدهم)

نام پدیدآور: فردین جوادی

مشخصات نشر: قزوین، فاگو، ۱۳۹۸

مشخصات ظاهری: ۵۶ ص: مصور (رنگی)، ۲۲×۲۹ س م.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۶۲۴۸-۴-۵

وضعیت فهرست‌نویسی: فیپای مختصر

شماره کتابشناسی ملی: ۵۹۴۶۴۰۷



● ناشر: فاگو

● عنوان کتاب: فاگوزیست تغییر در اطلاعات وراثتی (فصل چهار دوازدهم)

● مؤلف: فردین جوادی

● مدیر پروژه: علی جوادی

● مدیریت تالیف و هماهنگی: مهندس شهبازی

● صفحه‌آرا: فاطمه بیگ وردی، فریده میرزائی

● گرافیکست: آتلیه فاگو

● رسام تصاویر: فریده میرزائی، فاطمه بیگ وردی

● طراح جلد: علی پاکنهاد

● تایپیکست: لیلا یاز

● مدیر تولید و چاپ: مهندس حامدی فرد

● مدیر پخش و بازاریابی: مجید عاقله

● شمارگان: ۲۵۰۰ نسخه

● نوبت چاپ: اول ۱۳۹۸

● قیمت: ۲۲۰۰۰ تومان

● لیتو گرافی و چاپ: عمران

● واحد اطلاع‌رسانی: ۳۲۲۲۴۹۸۳ - ۰۲۸

● واحد فروش (ویژه دانش آموزان و مدارس): ۳۲۲۲۹۶۱۶ - ۰۲۸

● مرکز پخش عمده (ویژه کتاب فروش‌ها): ۳۳۳۴۸۹۳۰ - ۰۲۸ و ۳۳۳۳۳۲۸۷ - ۰۲۸

 www.fago.ir

 @fagoteam

 @fagoPub

 028-3222-9616

 5000120658

دفتر مرکزی: قزوین، البرز، بلوار سهروردی، ساختمان فاگو

نمی‌دانم ما انسان‌ها چه مرگمان شده است؟ وقتی یکی از هم‌نوعانمان پیشرفت می‌کند سریع برای پایین آوردنش نقشه می‌کشیم! چشم دیدن پیشرفت دیگری را نداریم. جالب است که برای رسیدن به مقامی که هم‌نوعانمان دارند هیچ تلاشی نمی‌کنیم بلکه تمام سعی خود را صرف تخریب فرد مقابل می‌کنیم و پیش خود می‌گوییم اگر من خودم هم به این مقام نرسیدم مهم نیست، فقط فلانی نرسد! و مثل همیشه ادعای انسانیت‌مان می‌شود. چه بد روزگاریست! این روزها انسانیت واژه غریبی است، قلب‌هایمان سیاه شده است. یادمان باشد اگر کسی به جایگاه و مقامی رسیده، برای آن زحمت کشیده است. خلاقیت به خرج داده است، شب بیداری کشیده است، از تفریحات خود گذشته است و از همه مهمتر، به خود و کارهای خود و توانایی‌های خود ایمان داشته است! موفقیت که سن و سال نمی‌شناسد! موفقیت یک ایمان قوی می‌خواهد و مقداری هم خلاقیت! کفایت تلاش را هم چاشنی آن کنید. بگذارید یک خاطره‌ای برای‌تان تعریف کنم. می‌دانم که همگی شما از این خاطره لذت خواهید برد.

یادم می‌آید یک روز گم‌ناستان از دانشگاه مستقیم به میدان انقلاب رفتم. تا چشم کار می‌کرد در یک راسته میدان پر بود از کتابفروشی‌ها! از اولین کتبه‌فروشی شروع کردم.

من: سلام خسته نباشید.

کتابفروش: سلام محترم بفرمایید.

من: جناب من قصد دارم کتابی چاپ کنم منتهی هزینه اولیه اون برای من دانشجو خیلی سنگینه! می‌خواستم بگم اگه امکانش باشه من این نوشته‌هام رو به صورت گروه تعداد محدود چاپ کنم و شما این جزوه رو بفروشید. هم شما سود می‌کنید و هم از این طریق هزینه چاپ کتاب من تامین میشه!

کتابفروش با لبخند تمسخر آمیزی که بر لبهایش بود رو به من کرد و گفت:

پسر جون برو رد کارت! تا وقتی کتاب‌هایی مثل... (صدای بی‌رووق!) هستن کی میاد کار تو رو بخونه؟! عجب اعتماد به سقّی داری! پراید اعتماد به نفس تو رو داشت الان لامبورگینی بود!

حرف‌های این کتابفروش به شدت مرا آزرده! آنقدر به من بر خورد که دوست داشتم سر کتابفروش داد و فریاد کنم و یک دل سیر کتکش بزنم! اما به خودم مسلط شدم و از کتابفروشی بدون هیچ حرفی خارج شدم.

رفتم به کتابفروشی دیگری و باز هم حرف‌های مشابهی را تحویلم دادند. آما، دقتش را نمی‌دانم اما فکر می‌کنم نزدیک به پنجاه کتابفروشی رفتم و موضوع و درخواست خودم را مطرح کردم و همگی... (صدای بی‌رووق!) دادن موضوع دست رد بر سینه‌ام زدند.

آخرین کتابفروشی که رفتم پس از پایان تحقیرهایش به او گفتم «اسم منو تو ذهنت داشته باش من فلانی‌ام! اسم کتابم قراره بشه فاگوزیست! اینو یادت باشه به روزی میرسه که در به در دنبال کتابم می‌گردی!» خودم هم می‌دانستم این جمله خیلی سنگین است و از سر عصبانیت گفته‌ام! به هر حال از کتابفروشی خارج شدم.

خیلی سرتان را درد نمی‌آورم. یک هفته بعد از این موضوع وارد یک کتابفروشی شدم. فروشنده‌اش یک جوان قد بلند و خوش‌رویی بود. بعد از احوال‌پرسی درخواست خودم را مطرح کردم و به صورت غیرمنتظره‌ای درخواست مرا قبول کرد و بعد از صحبت‌هایی که بین‌مان رد و بدل شد جمله‌ای به من گفت که هیچ وقت فراموش نمی‌کنم:

«هیچ کسی مادرزاد موفق به دنیا نیومده که! همه تلاش کردن و زحمت کشیدن. فلانی که الان می‌بینی تو فلان درس کتابش داره حکمرانی می‌کنه و پرفروشه. دقیقن هم سن تو بود که جسارت کرد و کتاب نوشت. خدا رو چه دیدی؟ شاید شما هم شدی یکی مثل فلانی! و باعث افتخار شهرمون شدی»

بعد از اینکه صحبت‌هایمان را انجام دادیم تعدادی جزوه برایش آوردم و هر دو سه روز یک‌بار تماس می‌گرفت که جزوه

تمام شده است جزوه جدید بیار برام! من با شنیدن این جمله از خوشحالی در پوست خود نمی‌گنجیدم و با کلی ذوق و شوق برایش جزوه می‌بردم! بعد از یک مدت که رفتم حساب و کتاب خودم را با او انجام دهم، تمام سود حاصل از فروش جزوات را به من داد و گفت «من سود نمی‌خوام تو ببر کتابت رو چاپ کن خدا هم خودش کمکت می‌کنه» خلاصه اینکه کتاب را چاپ کردم و به لطف خداوند کریم تا به امروز فاگوزیست یکی از پرفروش‌ترین کتاب‌های زیست‌شناسی کنکور کشور بوده است! کتابی که برخلاف سایر کتاب‌ها هیچ تبلیغاتی در تلویزیون نداشته و توانسته بخش عمده‌ای از سهم بازار کتاب‌های زیست‌شناسی کنکور را از رقیبان بگیرد و از آن خود کند. کتاب‌هایی که تیراژشان از مرز نیم‌میلیون جلد گذشت. راستی همین چند وقت پیش یک بنده خدایی تماس گرفته بود. کتابفروش بود و به شدت اصرار داشت که من او را می‌شناسم اما من خاطرم نبود. بالاخره خودش گفت! همان کسی بود که به او گفته بودم اسم مرا به خاطر داشته باش. بابت حرف‌های آن روزش هم کلی عذرخواهی کرد. جمله‌ای که گفت این بود: «فکر نمی‌کردم به حرفت برسیم!». خاله‌ام را با دو جمله به پایان می‌رسانم:

سعی کنید در زندگی، حرف‌های دیگران خیلی اهمیت ندهید! آنچه را که به آن ایمان قلبی دارید انجام دهید! به قول یک بزرگی به کسانی که پشت‌سرتان حرف می‌زنند بی‌اعتنا باشید، آن‌ها به همان‌جا تعلق دارند؛ دقیق پشت‌سرتان. اجازه ندهید افکار منفی و آلود و مریض، بگین شما را از رسیدن به هدفی که در پیش گرفته‌اید باز دارد! حالا فاگوزیست، بزرگ شد و به انتشارات فاگو تبدیل شده است. علاوه بر زیست‌شناسی، کتاب‌های کمک آموزشی دیگری هم در دست تالیف و چاپ رفته و چند کتابی را روانه بازار کرده است. به امید روزی که هیچ دانش‌آموزی بخاطر دغدغه مالی از دسترسی به مطالب ناهایرمانی بازماند.

از همه افرادی که در به سرانجام رسیدن این پرورنده رو یاری کردن نهایت تشکر رو دارم. تشکر ویژه از جناب آقای مهندس قلمچی مدیر مسئول کانون فرهنگی آموزش که به انتشارات فاگو اجازه دادند تا از سوالات بسیار خوب آزمون‌هایشان در این کتاب استفاده کنیم. در این کتاب محور و عن از ۶۸ سوال کانون فرهنگی آموزش استفاده شده است. | ارادتمند شما

فردین جوادی

پاییز ۹۸

فهرست مطالب

۱ گیاره اول تغییر در ماده وراثتی جانداران ۲۶ تا ۲۸

۲ گفتار دوم تعبیر در جمعیتها ۳۸ تا ۴۷

۳ گفتار سوم تغییر در گونه‌ها ۵۴ تا ۵۹